روایت

روایتی از شهید راشد صیدی
از زبان همسر شهید

با تشویق‌هایش دکترا گرفتم

■ مبینا شانلو

برای آشنایی با شهید راشد صیدی با همسرش آسیه صیدی همکلام شدیم. میان عاشقانه‌هایی که از زبان او روایت می‌شد، اگرچه به تعلق و وابستگی زیادی بین‌شان رسیدیم، اما گویی راشد به عشقی والاتر رسیده بود که به همه دلبستگی‌های دنیایی پشت پا می‌زد و شهادت را که خونبهای همان عشق به معبودش بود، گرفت. متن پیش رو حاصل همکلامی ما با آسیه صیدی، همسر شهید مدافع امنیت راشد صیدی است که در چهارم فروردین سال ۹۰ شهید شد.

■■■

همسرم راشد متولد سال ۱۳۵۰ روستای دهگلان سنندج بود. ایشان دوران ابتدایی را در روستای پدری به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به سنندج رفت. به درس علاقه زیادی داشت و توانست مدرک کارشناسی خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه بوعلی سنندج بگیرد. کمی بعد به عنوان کارمند جهاد نفت استخدام شد اما بعد به خاطر اینکه علاقه زیادی به خدمت در نظام داشت، وارد نیروی انتظامی شد. من و راشد از دوران کودکی با هم بزرگ شده بودیم و شناخت کافی نسبت به هم داشتیم. دانشگاه محل تحصیل هر دوی ما هم یکی بود. کمی بعد من و راشد با هم ازدواج و زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. راشد بسیار مهربان، دوستداشتنی و خوش‌اخلاق بود. در میان همه دوستان و بستگانمان به مهربانی شهره بود و بسیار مهمان‌نواز و مردم‌دار بود. هرچه داشت به دیگران هم می‌بخشید. راشد در دوران نوجوانی یتیم شد. برادرش خلیل که سرباز بود، در دوران خدمت به شهادت رسید و پدر و مادرش بعد از شهادت خلیل به رحمت خدا رفتند.

من و راشد زندگی عاشقانه‌ای با هم داشتیم. همیشه من را در تحصیل و کار تشویق می‌کرد و حامی من بود. الحمدلله توانستم مدرک دکتری بگیرم و در تمام این مدت، همراهی راشد کمک بزرگی برایم بود. چهارمین روز از فروردین ماه سال ۹۰ بود. تقریباً دو یا سه ساعت قبل از شهادتش به ایشان اطلاع دادند که در سنندج درگیری شده است. من و همسرم با هم بیرون بودیم. رو به من کرد و گفت: من باید بروم اما آسیه اگر من شهید بشوم، تو همسر شهید می‌شوی، چندباری این جمله را تکرار کرد. برایم عجیب بود، چون تا آن زمان حرفی از شهادت نمی‌زد. راشد رفت و همان رفتن به شهادتش ختم شد. متأسفانه گروهی از سلفی‌ها درگیری را در منطقه ایجاد و به سمت خودروی همسرم شلیک کرده بودند که تیر به شاهرگ ایشان اصابت می‌کند و به شهادت می‌رسد. در این جریان یک نوجوان ۱۴ ساله و یک سرباز هم به شهادت می‌رسند.

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید رحیم سهیل‌پور از شهدای عملیات فتح‌المبین

برات شهادت را از قنوت نمازهای شبش گرفت

وقتی پیکر برادرم را پیدا کردیم، این شعر در ذهنم تداعی شد
پیچیده شمیمت همه جا، ای تن بی سر! / چون شیشه عطری که درش گم شده باشد

■ صغری خیل‌فرهنگ

متولد سال ۴۲ در اهواز بود. از همان سربازان در قنداق امام خمینی(ره) که با شنیدن حکم جهاد امامشان درس و تحصیل را رها کردند و راهی میدان جهاد شدند. تک تیرانداز خطوط نبرد بود که در عملیات فتح‌المبین پس از حماسه‌آفرینی‌های بسیار با اصابت تیر به صورتش در منطقه شوش به شهادت رسید. به خاطر شرایط منطقه چند روزی پیکر او و همرزمانش در منطقه ماند اما چند روز بعد که برادرش و چند تن از دیگر رزمندگان برای تفحص و بازگرداندن پیکر شهدا به منطقه رفتند، از عطر خوش پیکرها که از فاصله دور به مشامشان می‌رسید آنها را تفحص کردند و به آغوش خانواده‌ها بازگرداندند. دیدن این صحنه دل حبیب برادر شهید رحیم سهیلی‌پور را لرزاند. او در گفت‌وگو با ما گفت: دیدن آن صحنه و تفحص برادر شهیدم و همرزمانش من را یاد این شعر انداخت: پیچیده شمیمت همه جا، ای تن بی سر! چون شیشه عطری که درش گم شده باشد. گفت‌وگوی ما را با حبیب سهیلی‌پور، برادر شهید رحیم سهیلی‌پور پیش رو دارید که در دومین روز از فروردین ماه سال ۶۱ و در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسید.

■■■

اصالتاً اهل کجا هستید؟ کمی از خانواده‌تان بگویید.

ما در خانواده‌ای مؤمن و مذهبی به دنیا آمده‌ایم. هفت برادر و سه خواهر هستیم. رحیم متولد چهارم آبان ماه سال ۴۲ در اهواز و فرزند هفتم خانواده بود. سوم راهنمایی بود که جنگ تحمیلی آغاز شد. رحیم با شروع جنگ، درس و تحصیل را رها کرد و به جبهه اعزام شد. من برادر بزرگ‌تر ایشان بودم و روی درس خواندنش حساس بودم، نمی‌خواستم از درس و تحصیل عقب بیفتد. برای همین با هم خیلی سر این موضوع کل کل می‌کردیم. به رحیم می‌گفتم: تو چرا درس نمی‌خوانی؟ تنبلی. رحیم هم می‌گفت: در حال حاضر وضعیت انقلاب را ببین. امروز به ما نیاز است.

رحیم تنها رزمنده خانه‌تان بود؟

خیر، زمانی که امام خمینی(ره) فرمودند: جهاد تکلیف است و سنگرها را خالی نگذارید، به ما گفت می‌خواهم به حرف امام خمینی(ره) عمل کنم و به جبهه بروم. همه فکرش شده بود جبهه، عملیات و شهادت. رحیم جذب کمیته انقلاب اسلامی شد. همزمان با حضور او در جبهه، سه برادر دیگرم هم در جبهه حضور داشتند اما در نهایت شهادت نصیب رحیم شد. برادرم در عملیات‌های متعددی شرکت کرده و تک‌تیرانداز بود. او آرزوی شهادت داشت. در نهایت در عملیات فتح‌المبین به آرزویش رسید. ایشان و دو دوستش در اعزام به جبهه و شهادت با هم رقابت داشتند که به خواست خدا هر دو رفیقش شهید حسنعلی زارع و شهید ایرج میری همزمان با رحیم و در یک منطقه به شهادت رسیدند.

چطور برادری برای شما و فرزندی برای پدر و مادرش بود؟

برادرم بسیار محجوب و کم‌حرف بود. حتی زمانی که در جبهه بود، نمازشبش ترک نمی‌شد. معنویت خاصی در وجودش بود که همه را به خودش جذب می‌کرد. در عین حال بسیار متواضع بود. همرزمانش شیفته اخلاق و منش او شده بودند. رحیم احترام خاصی برای پدرومادرم قائل بود. حتی از دوران کودکی اطاعت‌پذیری زیادی از آنها داشت. در امور خانه به آنها کمک می‌کرد. به قولی عصای دستشان بود. رحیم اهل قناعت بود و در زندگی از پدرومادرم توقع و خواسته زیادی نداشت. رحیم خادم شهدا بود. در مراسمات خانواده شهدا شرکت می‌کرد و به دیدارشان می‌رفت. برادرم روی حجاب خیلی تأکید داشت و خودش هم اهل رعایت بود. لباس آستین کوتاه نمی‌پوشید و می‌گفت ما هم باید رعایت کنیم. با توجه به اینکه ما هم خودمان خانواده‌ای مذهبی بودیم و خواهرهایم هم رعایت می‌کردند اما رحیم باز هم به آنها در مورد حجاب تأکید می‌کرد. برادرم با اینکه سن کمی داشت و اصلاً امام را ندیده بود اما علاقه زیادی به ایشان داشت. برای همین اطاعت‌پذیری و ولایتمداری‌اش بود که راهی جبهه شد. هم خودش از ولایت‌فقیه پیروی می‌کرد و هم دیگران را به اطاعت از امام خمینی(ره) سفارش می‌کرد. رحیم هرگز در مجلس غیبت حاضر نمی‌شد و از غیبت کردن اجتناب می‌کرد.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

رحیم در عملیات فتح‌المبین تک‌تیرانداز بود که بعد از سه روز جنگ و درگیری با دشمن روی تپه‌های کله قندی شوش با اصابت تیر به صورتش در تاریخ دوم فروردین ماه سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

خبر شهادت برادرتان را چطور شنیدید؟

من و یکی دیگر از برادرهایم در جبهه بودیم که خبر شهادت رحیم را شنیدیم. یکی از فرمانده‌هان به من اطلاع داد که برادرت هم در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسیده و پیکر ایشان و چند نفر دیگر از بچه‌ها در منطقه مانده است. من و چند نفر دیگر به همراه یکی از فرمانده‌هان راهی منطقه عملیاتی فتح‌المبین شدیم. الحمدلله در این عملیات به اهداف از پیش تعیین شده‌مان رسیده بودیم. بعد از کلی تجسس و پیگیری چشممان به سه پیکر خورد که به فاصله خیلی کمی از هم روی زمین افتاده بودند. هر چه به پیکرها نزدیک می‌شدیم، بوی عطر خوبی به مشاممان می‌رسید. برای همه ما جالب بود. با اینکه چند روزی از شهادتشان گذشته بود اما هیچ بوی تعفنی نمی‌دادند.

با دیدن این صحنه چه کردید؟

وقتی این صحنه را دیدیم، دوست نداشتیم پیکرها را جابه‌جا کنیم و به سردخانه ببریم. هر سه رفیق حسنعلی زارع، ایرج میری و برادرم در کنار هم به شهادت رسیده بودند. شهید ایرج میری تک فرزند خانواده بود. پدرشهید همراه ما آمده بود تا پیکر تنها فرزندش را به خانه ببرد. تا چشمش به پسرش افتاد، پیکر شهیدش را روی دست گرفت و به سمت آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا این قربانی را از من بپذیر.» دیدن این صحنه همه ما را منقلب کرد، همه اینها نشان از روح بزرگ پدرشهید ایرج میری داشت. روزها و سال‌های دفاع مقدس پر بود از این لحظات. وقتی پیکر را آوردیم، به سردخانه بیمارستان امام خمینی اهواز بردیم. چون تنها سردخانه شهر اهواز بود. بعد هم تا یک مسیری به شکل پیاده تشییعش کردیم. بعد به قطعه یک گلزار شهدای اهواز بردیم و در آنجا به خاک سپردیم. مراسم بسیار باشکوهی برگزار شد که بعد از گذشت ۳۹ سال هرگز از ذهن و خاطره من بیرون نمی‌رود.

با شهادت رحیم والدین‌تان چه عکس‌العملی داشتند؟

هنگام شهادت برادرم، پدرم بسیار بی‌تابی می‌کرد. اما وقتی پدر شهید میری را دید که اینگونه پیکر بی‌جان فرزندش را روی دستانش گرفته و از خدا می‌خواهد قربانی او را بپذیرد، به خودش آمد و آرام گرفت. رحیم به آنچه در قنوت نمازهای شبش از خدا می‌خواست رسید و شهادت نصیبش شد. هدف او پیروزی اسلام، انقلاب و اطاعت از امام بود که با شهادتش به همه این خواسته‌هایش دست پیدا کرد. همان زمان هم که پیکرش را آوردیم، مادرم خیلی اصرار داشت که صورت رحیم را زیارت کند اما از آنجایی که تیر به صورتش اصابت کرده بود، ما این خواسته‌اش را عملی نکردیم. می‌دانستیم که تحمل دیدن چهره برادرم را ندارد. می‌خواستیم چهره‌اش همانطور در ذهن مادرمان بماند که در آخرین روزهای حیاتش او را بدرقه کرده بود. مادرمان خیلی مشتاق بود اما ما خواسته او را انجام ندادیم و مادر همیشه از ما بابت آخرین وداع با رحیم گله دارد و می‌گوید نگذاشتید روی ماه فرزندم را ببینم. هر چقدر هم که دلداری‌اش می‌دهیم و می‌گوییم شرایط اینطور بود، قبول نمی‌کند. بعد از ۳۹ سال تا یاد آن روز می‌افتد، گله از سر می‌گیرد و آه می‌کشد.

شما و برادرتان مدت‌ها با هم همرزم بودید، بعد از گذشت این همه سال دوری، دلتنگش می‌شوید؟

ما مدت‌ها در جبهه با هم همرزم و همسنگر بودیم. وقت دلتنگی‌های برادرانه بر سر مزارش می‌روم و می‌نشینم و با او درددل می‌کنم. مادرم هنوز از دلتنگی او آه می‌کشد و برای او صدقه کنار می‌گذارد. وقتی گره به کار من و دیگر دوستان رحیم می‌افتد به او متوسل می‌شویم. او به ما کمک می‌کند و دستگیرمان می‌شود. گویی حی و حاضر است و ما را در امورات زندگی‌مان یاری می‌کند و هر جا گره‌ای به کارهایمان می‌افتد، به سر مزارش می‌رویم و بعد از دعا و توسل گره‌گشایی می‌کند. او در این سال‌ها همیشه حواسش به ما بوده است. ما هم تمام تلاش خود را صرف کردیم که ادامه‌دهنده راه شهیدمان باشیم و در صراطی که او قدم بر داشته، قدم برداریم. گاهی هم دوستان و بستگان خواب می‌بینند که در حرم مطهر امام رضا(ع) با حالت خشوع و خضوع در حال نیایش و دعاست.

یادکرد

۲۸ فروردین ۱۳۶۶ سالروز شهادت دانشجوی شهید امیرحسین رضاپورنائینی

حضور در جبهه بزرگ‌ترین دانشگاه برای امیرحسین بود

■ آرمان شریف

شهید امیرحسین رضاپور نائینی یکی از دانشجویان مبارز و مجاهدی بود که فقط به بودن در کلاس اکتفا نکرد و با عشقی پایان‌ناپذیر در جبهه‌های حق علیه باطل حضور پیدا کرد. شهید رضاپور انسانی آگاه و شجاع بود که در ۲۸فروردین ۱۳۶۶ در غرب کشور به شهادت رسید و نامش را برای همیشه در تاریخ ایران اسلامی جاودانه کرد. به مناسبت سالروز شهادت دانشجوی شهید رضاپور، نگاهی گذرا به زندگی تا شهادت ایشان داریم که در ادامه می‌خوانید.

■■■

■ رشد فکری

شهید امیرحسین رضاپورنائینی در تاریخ ۲۴ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ در تهران به دنیا آمد. شهید از همان دوران کودکی بسیار باهوش و بااستعداد بود. شوخ‌طبعی و عطوفت امیرحسین همه را به خود جلب می‌کرد و کوچک و بزرگ را شیفته خود می‌ساخت. شهید رضاپور از همان سال که تازه خواندن و نوشتن را آموخت، به همراه برادران بزرگ‌تر خود در مجالس مذهبی و جلسات قرائت قرآن در مساجد شرکت می‌کرد. هرچند در آن زمان فقط شنونده بود ولی همین حضور در مجالس مذهبی باعث رشد فکری و آگاهی امیرحسین می‌شد. او در شرایط آن روزگار رشد و بالندگی را کنار برادران و دیگر همسالانش می‌آموخت و زودتر به بلوغ فکری می‌رسید. وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بیشترین تأثیر را روی شهید رضاپور گذاشت. او با پیروزی انقلاب اسلامی به یک مجاهد آگاه و خستگی‌ناپذیر تبدیل شد. در مسجد شریفیه، در جلسات قرائت قرآن و مسائل دینی شرکت می‌کرد و بر معلوماتش می‌افزود. در سال ۱۳۶۱ همزمان با شرکت در مجالس و جلسات مذهبی برای دوره آموزش عمومی مرحله اول بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پایگاه تهران از طرف مسجد شریفیه معرفی شد. از همان زمان به عضویت بسیج مسجد شریفیه که پاسداری از منطقه و محله به عهده آن مرکز بود، درآمد.

■ درخواست برای اعزام

در سال ۱۳۶۲ مرحله دوم آموزش‌های نظامی را در پایگاه توحید طی کرد. به این کار عشق می‌ورزید و همچون عاشقی که با جان و دل به دنبال معشوق در تلاش باشد، هرگز در این راه خسته نمی‌شد. در سال ۱۳۶۴ تحصیلات متوسطه را در دبیرستان «شهیدیزدان پناه» به پایان رساند. امیرحسین حالا خودش را برای حضور در جبهه آماده می‌دید. چندین بار تقاضای اعزام به جبهه و شرکت در جبهه را مطرح کرده بود، ولی خانواده‌اش جواب قطعی به این درخواست نمی‌دادند. امیرحسین که نمی‌خواست بدون رضایت پدر و مادرش به جبهه برود، تقاضایش تا سال ۱۳۶۵ به طول انجامید. در این سال در کنکور شرکت کرد و در رشته معارف اسلامی و تبلیغ دانشگاه امام صادق(ع) قبول شد. حضور در دانشگاه فصل تازه‌ای در زندگی شهید رضاپور بود؛ چراکه دانشجویان این دانشگاه همان‌هایی بودند که امیرحسین به دنبالشان می‌گشت. جماعتی از عشاق راه حق و حقیقت که همگی، این دانشگاه و آن درس‌ها را پلی برای آخرت می‌پنداشتند. از زمان قبولی در دانشگاه، امیرحسین برای شرکت در جبهه‌ها مصمم‌تر شد. پس از اینکه یک ترم از دانشگاه را گذراند، خود را به پایگاه «شهید بهشتی» معرفی کرد، نامه اعزام انفرادی گرفت و به جنوب رفت و خود را به لشکر سیدالشهدا(ع) معرفی کرد. این بزرگ‌ترین آرزوی شهید رضاپور بود که بالاخره محقق شده بود. حضور در جبهه، هدفی بود که این دانشجوی مجاهد بسیار برایش تلاش کرده بود.

■ شهادت در غرب کشور

شهید رضاپور به قدری با جبهه و بودن در کنار رزمندگان خو گرفته بود که یک لحظه فکر جدایی از جمع یاران را نمی‌کرد. اگر به مرخصی می‌آمد، باید خیلی زود به جبهه برمی‌گشت. جبهه بزرگ‌ترین دانشگاهی بود که شهید رضاپور با بودن در آن درس‌های زیادی می‌آموخت. جبهه یک دانشگاه عملی برای آموختن درس مردانگی، غیرت، ایثار و فداکاری بود. وقتی امیرحسین در فروردین سال ۱۳۶۶ به خانه بازگشت، خیلی طاقت دور ماندن از جبهه را نداشت. پس خیلی زود دوباره کوله‌بار سفر را بست و راهی شد. شهید رضاپور در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۶ در غرب کشور پس از پیروزی در عملیات، به وسیله ترکش توپ به درجه رفیع شهادت نایل آمد و به هدف و معبودش رسید. پیکر مطهرش در منطقه عملیاتی باقی ماند تا یک سال و نیم بعد در تاریخ ۱۳۶۷/۷/۱۰ مصادف با اربعین حسینی ۱۴۰۹ هجری قمری به تهران منتقل شد و در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۸۳

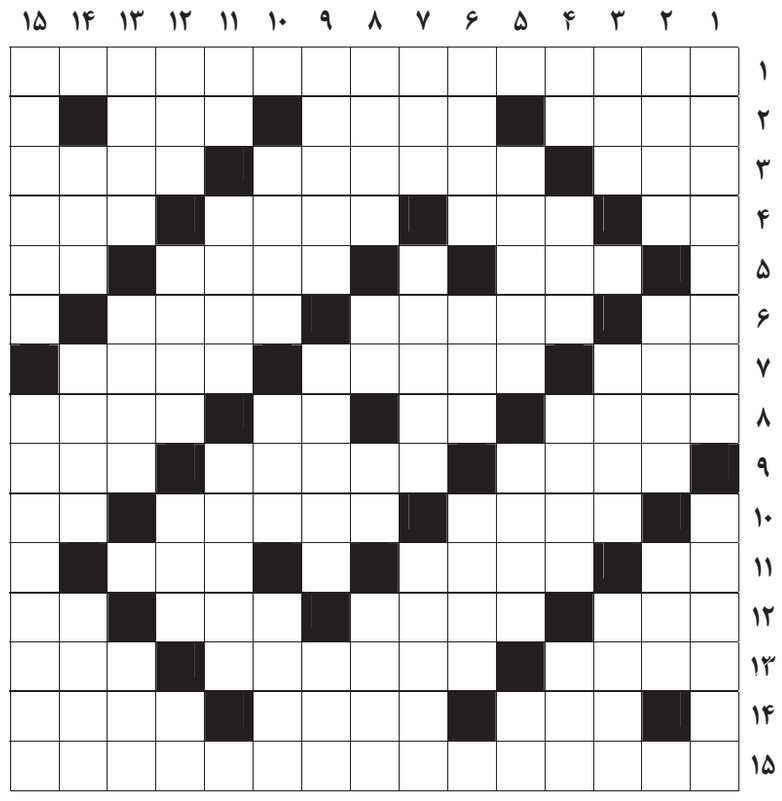

از راست به چپ

■ ۱- کارگردان به وقت شام ■ ۲- از هفت‌سین‌ها- پول عمان- موشک ضد تانک ■ ۳- ولو- دمخور- مسیحی ■ ۴- کلمه شگفتی- سدی در تهران- کارمزد- تنگ هم ■ ۵- ظرف زباله- دلیر و بخشنده- صنم ■ ۶- چوب خوشبو- ژست عکس گرفتن- کبوتر صحرایی ■ ۷- بازیکن هم‌تیمی- شاعر هندی برنده جایزه نوبل- واحد اندازه‌گیری فرکانس ■ ۸- جایگاه حیوانات درنده- تلخ- کاغذ روزنامه- نماد پاکیزگی سفره نوروزی ■ ۹- از ابداعات ایرانیان در معماری- علاج- ملت‌ها ■ ۱۰- علامت سوختگی- بسیار تاریک- گشوده ■ ۱۱- دریا- علم اعداد و ارقام- درد چشم ■ ۱۲- اهلی- بالارفتن بی‌رویه سطح قیمت‌ها- میوه مناطق گرمسیری- تشک ماوس ■ ۱۳- سرمایه مدعیان- هر بخش از مسابقه بسکتبال- باج و خراج ■ ۱۴- بیماری تنفسی- خاصان- عزیز شمرده‌شده ■ ۱۵- از عوامل مهم در عقب‌ماندگی جسمی و ذهنی کودکان

از بالا به پایین

■ ۱- نخستین ماهواره ساخت بشر که در زمان شوروی سابق به فضا پرتاب شد- ماهی کوچک و درنده رود آمازون ■ ۲- روزگار- یک ششم مال- اولین سلسله ایرانی ■ ۳- پایه و اساس- خوردنی اقتصادی- از اصول دین ■ ۴- شاه بی شین- مهربانی- جایز شرعی- نوشابه قدیمی ■ ۵- سنگ نمک معدنی- رفیق مهربان- بنده و شما ■ ۶- چشمداشت- قدم- تغار چوبی ■ ۷- سلاح کاشتنی- عنصر کبریت- تیم فوتبالی در بلژیک ■ ۸- تکذیب و انکار- صورت- رفوزه- مکان و آشیان ■ ۹- یار ژولیت- نوعی پارچه راه راه ابریشمی- برگه انتخاباتی ■ ۱۰- ملاطفت- پول زور- توصیف شده ■ ۱۱- شیره انگور- کامل و تمام- عید باستانی ایرانیان ■ ۱۲- قایق تفریحی- ماه میلادی- سرّ- تکرار حرفی ■ ۱۳- دانه چرکی ریز روی پوست- الحاقیه- تلاش ■ ۱۴- میوه سفره هفت سین- خونخوار طب سنتی- جورچین ■ ۱۵- تطبیق داده شده- نوعی دوخت زینتی با نخ ابریشم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳		۵	۱		۸	۷	
۱				۷		۹		
۷			۸	۴				
		۴					۳	
		۶					۱	۲
		۸	۷					
				۶	۵			۹
	۹		۳				۲	۴
	۵				۲			

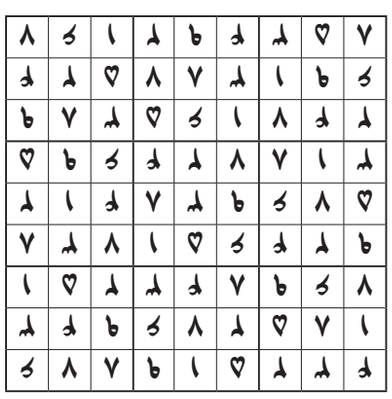

جدول کلمات متقاطع
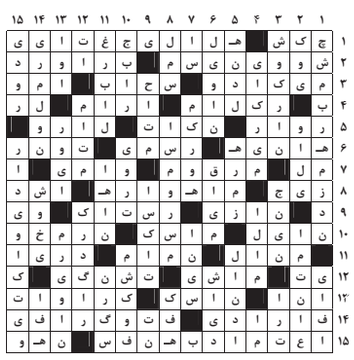
پاسخ جدول شماره ۶۱۸۲